



آرامش دوستدار

متن این فرهنگ تا اعماقش دینی است.

برای شنیدن نوار صوتی اینجا را کلیک کنید!

پس از پرداختن به «ملاحظات فلسفی در دین و علم» و «درخششهای تیره» اینک بخش سوم از مصاحبه با آرامش دوستدار، متفکر و نویسنده ی ایرانی مقیم آلمان را اختصاص دارد به آخرین اثر ایشان «امتناع تفکر در فرهنگ دینی» که در خردادماه سال ۱۳۸۳ توسط نشر خاوران در پاریس منتشر شده است. نویسنده در این کتاب به گونه ای مبسوط به بازکردن اندیشه های خود می پردازد تا به این اندیشه برسد که اندیشیدن در فرهنگ دینی امری ممتنع، یعنی محال است و راه اندیشیدن فقط می تواند از طریق رهایی از «دینخویی» یا جوابهایی از پیش داده شده و از پیش آماده هموار گردد.

مصاحبه گر: بهنام باوندپور

دوپیچه وله: آقای دوستدار با تشکر از شما که دعوت ما را برای این گفتگو پذیرفتید. آیا با این تعبیر موافقید که شما در آخرین اثر خودتان «امتناع تفکر در فرهنگ دینی» اندیشه های «درخششهای تیره» و به خصوص مفهوم «دینخویی» را به این شکل باز کرده اید که تلاش کرده اید نشان دهید چگونه با استیلای اسلام در ایران فرهنگ ما نه اینکه دینی شد، بلکه به دینی بودن خودش ادامه داد و آن را تداوم بخشید؟

آرامش دوستدار: بله کاملاً درست است، اما امتناع تفکر در فرهنگ دینی فقط دنباله یا توسعه یافته ی فکری درخششهای تیره نیست، بلکه در آنجا یک تز کلی مطرح می شود که می توان گفت درخششهای تیره جزئی از آن بوده است. طبیعتاً ما چون از دوره ی زرتشت تاریخی داریم و دارای فرهنگ دینی بوده ایم در واقع اسلام جایگزین می شود و جانشین دینیت به اصطلاح ایرانی می شود و ما در چنگ فرهنگ دینی همچنان باقی می مانیم.

دوپیچه وله: اسلام از چه قدرتی بهره مند بوده که توانسته در مدت کوتاهی فرهنگ پیش از اسلام در ایران را بی اثر و از صحنه خارج کند، بطوری که آنطوری که از نوشته های خود شما برمی آید نه فقط مسلمان، بلکه حتماً زرتشتی، یهودی و یا مسیحی ایرانی نیز در این فرهنگ دینی اسلامی غوطه ور می شوند؟

آرامش دوستدار: اولاً، مسئله این است که این عمل به سرعت صورت نگرفته و می توان گفت لاقلاً ۲ قرن، شاید هم کمتر، طول کشیده است تا اسلام توانسته رخنه کند. برای اینکه پیش از این آدم می تواند ببیند که تمامی مقاومت‌های ایرانی در برابر اسلام منجر به شکست شدند و این دال بر این بوده که در سطح وسیع جامعه، به اصطلاح اسلامیزه کردن صورت گرفته بوده است. اما اسلام مجهز بوده به همه ی مسایل ممکن. اولاً مسئله ی فشار اقتصادی، فشار فیزیکی و محروم کردن بوده است و به همین ترتیب ما مسئله ی جزیه را می شناسیم. برای اینکه مردم و مسیحی ها که برای اسلام، دین به رسمیت شناخته شده بوده، اگر می خواستند مسیحی یا زرتشتی بمانند می بایستی جزیه می پرداختند، ولی از طرف دیگر موضوعی که فکر می کنم بسیار مهم است این است که در دوره ی ۸۰ - ۷۰ ساله یا ۹۰ ساله ی حکومت بنی امیه حداکثر فشار بر ایرانیان وارد شده و در نتیجه برای گریز از این فشار خیلی ها نیز ناگزیر به کیش اسلام درآمدند. اما فرهنگ دینی مسئله ای نیست که الزاماً فقط به مسلمان بودن ارتباط داشته باشد. فرهنگ دینی یعنی مجموعه ی آن جلوه های حیاتی بطور اعم که از شاید ۱۲۰۰ سال پیش در کشور ما به این طرف پیکر گرفته است، که جریانی بسیار بزرگ است، یعنی ما می توانیم تمام ادبیات، فلسفه و تمام شعرمان را جزو آن محسوب بداریم. در نتیجه این پشتوانه ای که ما داریم، اعم از اینکه زرتشتی یا مسیحی یا بهایی باشیم در واقع پشتوانه ی فرهنگ دینی است که پایه گذارانش همه مسلمان بوده اند و این پایه گذارانند که این رگه های دینی را در این فرهنگ تنیده اند. بنابراین اصلاً بی تفاوت است که چه دینی در ایران داشته بوده باشیم. پشتوانه ی همه ی ما فرهنگ دینی است.

دوچپه وله: در «امتناع تفکر در فرهنگ دینی» برای روشتر کردن و شرح مبسوط تر تسلط فرهنگ دینی در ایران به دو استثنا یکی عبدالله روزبه (ابن مقفع) و دیگر محمد بن زکریای رازی می پردازید و نشان می دهید که چگونه این دو، منشاء هیچگونه اثری در فرهنگ ما نبوده اند. آیا با پرداختن به این دو نمونه خواسته اید قدرت فکری آنها را نشان بدهید یا مانع فرهنگ دینی را در راه پرسش، اندیشیدن و شناخت؟

آرامش دوستدار: در واقع هر دو را با هم. برای اینکه در سلطه ی فرهنگ دینی اگر اساساً کسی قادر شود اندیشه ای غیردینی را مطرح کند، این امر نیرومندی فوق العاده ای می خواهد. به همین جهت است که باید بگویم که هم مسئله ی توانایی این دو تن بوده، یعنی عبدالله روزبه و محمدبن زکریای رازی و هم در عین حال آن فشار را نشان می دهد که این دو تن در نتیجه فرهنگ دینی، در فرهنگ ما اصلاً بی اثر می مانند، یعنی رشد نیافته به «مرگ اسلامی» به اصطلاح من مرده اند.

دوچپه وله: بسیاری اندیشه های شما را «ضددینی» می خوانند. شاید در این رابطه این پرسش روشنگر باشد: آیا ستیز شما با دین شخصی افراد جامعه است یا با تبدیل دین به یک سازمان متمرکز و ورود آن به حوزه های خارج از محدوده ی خود؟

آرامش دوستدار: نه، من هرگز مخالفتی با دین اشخاص ندارم و هرگز هم چنین چیزی را ننوشته ام و هیچوقت نیز به خاطر خطور نمی کند که می شود دین را از جامعه ای گرفت یا باید گرفت. در واقع چنین چیزی نیست. عملاً به این صورت است که کوشش من این است که نشان بدهم که دین وقتی سلطه ی فرهنگی داشته باشد مانع از رشد ذهنی افراد می شود. در نتیجه دین را باید در یک حوزه ای نگه داشت. یعنی باید به این صورت گفت که دیگرانی که به هر حال دین فرهنگ اسلامی را ندارند، از نظر دینی می گویم، بتوانند نظر خودشان را اظهار کنند و در زمینه ای بسیار آزاد رشد کنند. و در این صورت دین باید در حد امری شخصی تلقی شود، نه در حد یک امر رسمی که مسلط است بر دیگر جلوه ها.

دوپیچه وله: آقای دوستدار، اکنون این سوال پیش می آید که محدوده ی دین کجاست و چه مرجعی این محدوده را تعیین می کند؟

آرامش دوستدار: در همه امور شخصی و خصوصی یک نفر. هر دینی می تواند این کار را بکند. اما من خیال می کنم هیچ دینی نبایستی در یک جامعه ای که می خواهد به اصطلاح راه باز کند به دمکراسی، که صحبت آن در کشور ما زیاد است، از ارتباط خودش با شخص هرگز بتواند تجاوز کند. یعنی به هیچ وجه در مسئله ی قانونگذاری، در مسئله ی امور اجتماعی، در روابط رسمی، نباید دین کمترین مشارکتی بکند و کمترین نفوذی داشته باشد، بلکه فقط و فقط در امور خصوصی. وقتی این حوزه ها را از دین بگیرند، دین تبدیل به مسئله ی شخصی می شود. در این حد که هر کسی که پدرش را احیانا دوست دارد، دین خودش را نیز دوست دارد. اما پدر خودش را نمی تواند به دیگران تحمیل کند.

دوپیچه وله: موضوعی دیگر آقای دوستدار. به چه دلیل فصلی از «امتناع تفکر در فرهنگ دینی» را به فردوسی اختصاص داده اید؟

آرامش دوستدار: برای اینکه فردوسی، اولاً شاید به زعم من، بزرگترین شاعر ماست، یعنی بهترین سخنور ماست. فردوسی تنها کسی بوده که رویارویی ایران و اسلام را دیده است. من تاکید می کنم اسلام و نه عرب. توضیحاتی که در «امتناع تفکر در فرهنگ دینی» داده ام. اما فردوسی نه تنها اولین کسی است که اسلام را از دید ایران دیده است و ایران را از دید اسلام، بلکه گفته است که اینها چقدر متنافی هستند. یعنی همدیگر را نفی می کنند. به همین صورت است که چون خود او اولین و آخرین کسی بوده که این تنافی را دیده است، من خیال می کنم که مسئله ی مسلمان بودن و ایرانی بودن یک تناقض درونی است. به همین جهت من خود فردوسی را آورده ام برای اینکه این رابطه ی متنافی را نشان دهم و از این گذشته اسم چنین ماهیتی را گذاشته ام «ماهیت مجعول» برای اینکه در تناقض نمی تواند ماهیتی وجود داشته باشد و درباره ی فردوسی گفته ام که خود او مظهر بزرگترین ماهیت مجعول تاریخی ماست.

دوپیچه وله: آیا به نظر شما کسی بجز فردوسی نتوانسته فرجام اسلامی شدن فرهنگ کهن ایران را نشان بدهد؟ اگر پاسخ تان مثبت است بفرمایید از نظر شما فردوسی چگونه و با چه ابزاری چنین توفیقی یافته است؟

آرامش دوستدار: من خیال می کنم او تنها کس است و اینکه با چه ابزاری، خوب او باید مدارک و مآخذ در اختیارش داشته بوده باشد. ولی اینکه او چگونه اصلاً چنین تنافی را دیده و قادر شده است این دیگر کارآیی منحصر به فرد خود اوست. و آدم به رای العین می بیند که در تمام فرهنگ ما یک چنین نگرشی تا حالا وجود نداشته است، حتا امروز هم چنین نگرشی وجود ندارد، کاری که فردوسی در قرن چهارم هجری کرده است. مشکل می توان گفت! مثل آدمی که بگویم نابغه است و یا مثلاً پرسیم چگونه به فکر چارلی چاپلین رسیده که می شود چنین فیلمهایی را ساخت یا مثلاً آلبرت اینشتین. در واقع نمی توان گفت. مسئله این است که باید دانست چنین کاری صورت گرفته و او چگونه توضیح داده است که این امر به وقوع پیوسته است.

دوپیچه وله: باز هم یک موضوع دیگر. خیلی ها شما را دشمن شعر هم می دانند. در صورتی که با کمی دقت می توان علاقه و توجه شما را از میان قدمها به خیام و از میان معاصران به نیما یوشیج و فروغ فرخزاد دریافت. حتا در «درخششهای تیره» با اشاره به

ضعف نثر در فرهنگ ما نوشته اید، چنانچه بخواهیم ردی از اندیشه در میان قدما بیابیم باید آن را نه در نثر سعدی، بلکه در شعر خیام جستجو کنیم. آقای دوستدار از نگاه شما گذشته از شعر پرسشگر خیام آیا کلا شعر فارسی تاثیری مثلا در تلطیف روحیه ی ایرانیان داشته که به اعتبار آن بشود از آن به عنوان یک نقطه ی قوت در فرهنگ ایرانی اسلامی سخن گفت؟

آرامش دوستدار: مسلم است. من هیچ مخالفتی به آن معنا با شعر ندارم، اما خیال می کنم که شعر ساختن با شعر گفتن فرق می کند و یک علتش هم این است که هر کسی شعری بگوید، چه بی قافیه باشد چه باقافیه یا موزون، امروز در واقع هیچکدام از اینها ملاک شعر نیستند، اما هر کسی خود را موجه می داند هرچه دلش می خواهد بگوید و اسمش را نیز بگذارد سرودن شعر. این را نقطه ی قوت نمی شود دانست، نه، ما آثار شعریمان صدها برابر آثار مثنورمان است. شعر عرفانی در ذهن ما تاثیر داشته است. یعنی از یکسو نادرست و از یکسو درست. نادرست از این نظر که آمده اسلام را تلطیف کرده است. عارفان شاعر ما همه شان همینطوری بوده اند. و شاید تاثیر مثبتش این است که ما در این تلطیف ذهنی نسبت به اسلام رشد کرده ایم و پرورده شده ایم. اما این خود مانع از آن بوده که ما تاریخ اسلام و چگونگی پیدایشش را بشناسیم و دنبال کنیم.

دوپچه وله: آقای دوستدار، یک سوال شخصی. وقتی می شنوید که ایرانی به شما می گوید مثلا با اندیشه های مطرح شده در «امتناع تفکر در فرهنگ دینی» موافق است، اولین تاثیری که این گفته بر شما می گذارد، چیست؟

آرامش دوستدار: من تردیدم در این مورد کم نیست. البته من در وهله ی اول تعجب می کنم کسی چنین حرفی بزند. و خیال می کنم عموما چنین حرفی بسیار سطحی زده می شود. برای اینکه فهمیدن این کتاب دشوار است به سبب بغرنج هایی که در این کتاب هست در وهله ی اول، و من خیال نمی کنم که خواننده قادر باشد فقط به صرف خواندن این کتاب، آن را بفهمد. سواى اینکه در بسیاری از جاهای این کتاب مسایلی مطرح شده است که مستلزم داشتن اطلاعات پیشین است، از جمله از فلسفه. ولی خوشحال خواهم شد کسی این حرف را بزند. ولی خود من به این اشخاص توصیه می کنم که این کتاب را باید مطالعه کرد، نه اینکه صرفا خواند.

دوپچه وله: اگر فرض را بر این بگیریم کسی بتواند اندیشه های شما را درونی کند، فکر می کنید چه چشم اندازی در برابر او قرار خواهد گرفت؟

آرامش دوستدار: چشم اندازی تازه! لااقل اگر کسی بتواند این افکار را در خودش درونی کند، همانطوری که شما می گوید، در وهله ی اول در او بدگمانی نسبت به گذشته اش ایجاد می شود در واقع نسبت به گذشته ی فرهنگی اش و نسبت به خودش و ناگزیر خواهد شد که در سوابق فرهنگی خودش تیزنگری کند و در وهله ی اول در خودش. و این فقط در این حد چشم انداز خاصی باز می کند مثل اینکه یک کسی از یک چیزی بخواهد سعی کند رها شود. و من خیال می کنم این امری است که بسیار زمان لازم دارد. منتها بعدش این است که اگر بخواهد دنبال راه حل بگردد، اگر فکر می کند در آثار من راه حلی نیز به دست داده شده، من نمی توانم باور کنم که کسی چنین چشم اندازی پیدا کند.

دوپچه وله: پس از «امتناع تفکر در فرهنگ دینی» الان چه چیزی ست که بیشتر از دیگر امور آرامش دوستدار را رها نمی کند و آرام نمی گذارد؟

آرامش دوستدار: خیلی چیزها است. از جمله مسایلی که برای من مطرح است این است که بعضی ها خیال می کنند من موافق نیستم با اینکه فکر غربی را به مملکت ما بیاورند. چنین چیزی نیست. ولی من می گویم که این دو به موازات هم می توانند صورت بگیرند. یعنی اول ما باید در فرهنگ خود بنگریم و این کار واقعا بسیار شاقی است، و به موازاتش اگر ما با توجه به اینکه این زمینه ی فرهنگی ما چگونه است آنوقت بتوانیم مقداری از وجوه، از صور فرهنگ غربی را به کشور خود و به جامعه ی خود منتقل کنیم، این درست است. اما به این خیال صرف که چنین الزامی ندارد ما چنین کاری بکنیم، بلکه کافی است که ما این مصالح را از غرب بگیریم و وارد جامعه ی خودمان کنیم، بعد می توانیم اندک اندک رشد ذهنی پیدا کنیم، من کاملا با این حرف مخالفم. برای اینکه متن این فرهنگ تا اعماقش دینی است. اما برای من سوالی که پیش می آید این است که این مسئله را ما چگونه منتقل کنیم. این خود از مسایلی است که مرا به خود مشغول می کند.